

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

میلاد مبارک عقیده‌ی بنی هاشم زینب کبری مکمل‌ه‌ی حادثه‌ی عاشورا خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام و همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما گرامیان تبریک عرض می‌کنیم! و امیدواریم که همه‌ی ما رهروان راه آن بانوی مکرمه در شناخت وظایف و عمل به آن‌ها مجاهدانه، خالصاً لوجه الله ان شاء الله بوده باشیم.

«الاحتمال الثالث: أن الولاية إنما شرعت» این را خواندیم؟ ظاهراً جواب نشد بخوانیم.

خب گفتیم بعضی از حقوقدان‌ها که صاحب اصول قانون باشد آقای کبیرة اشکالاتی عبارتی دارند در اشکال به نیابت قانونیه، نظریه‌ی نیابت قانونی که عبارت است از ولایت تو قیومیت. ولی عبارت ایشان ذو احتمالات است فلذا گفتیم اول آن احتمالات را بخوانیم بعد برگردیم به عبارت ایشان ببینیم کدام یکی از این‌ها را می‌فرماید یا همه‌ی این‌ها را می‌فرماید.

احتمال سوم این است که این جور شاید ایشان می‌خواهند اشکال کنند که ولایت در مواردی تشریح شده که موقت است و آن مولی علیه بعداً از تحت این ولایت بخاطر رشدی که می‌کند بخاطر این که نقصانش برطرف می‌شود خارج می‌شود و بعد از این که از آن نقصان خارج شد می‌تواند تصمیم بگیرد راجع به آن بعضی از اموری که آن ولی آن امور را انجام داده است. این جور جاها در عقلاء و مثلاً شرع ولایت جعل شده. اما در مواردی که توقیت ندارد، همیشگی است، پایدار است این جا را نمی‌شود با آن جا قیاس کرد و بگوییم آن جا ولایت بوده این جا هم هست. امور اعتباریه همین طور است، امور اعتباریه موقت نیست نیازشان، همیشگی است دائمی است. بنابراین نمی‌شود موارد اطفال را بگوییم در موارد اطفال عقلای عالم یا شارع پذیرفته است

ولایت أب و جد و حاکم را بر طفل صغیر، بنابراین این‌جا درست است آن‌جا هم درست است. این‌جا بابا موقت است طفل بعد از این‌که بزرگ شد و رشید شد در بعض موارد مثل مورد نکاح می‌تواند اگر به صلاح خودش ندید نمی‌پسندید این‌ها بهم بزند، ولی در مورد او که این‌جوری نیست شخص اعتباری. خب از این اشکال پاسخ می‌دهند که خود اشکال را قبلاً خواندیم دیگر، به دو نحو پاسخ می‌دهند اولاً می‌گویند که این مطلب که طفل قادر است بر فسخ عقد اولاً این فتوای همه نیست یک امر مسلمی نیست که این را بخواهید بگویید که این‌جا بعداً می‌تواند خودش نسبت به آنچه ولی گفته تصمیم بگیرد فسخ کند یا چه کند، این امر مسلمی نیست، بزرگانی از فقهاء گفتند نه، منجز است، وقتی أب با جد در زمان صباوت ازدواجی را انشاء کرد این دیگر گردنگیر می‌شود، بله طلاق یک امر عمومی است بعداً خب اگر نخواست می‌تواند طلاق بدهد ولی فسخ نمی‌تواند بکند. این اولاً، ثانیاً جواب دوم که جواب اصلی هم آن جواب دوم است که آنچه که ملاک قبول ولایت است و جعل ولایت است در بین عقلاء نیاز است، حالا این نیاز چه موقت باشد چه دائمی باشد، اصل نیاز است، البته مادام‌النیاز است، به قول منطقی‌ها عرفیه‌ی عامه است، مادام است، مادامی که نیاز هست، حالا در مورد اطفال معمولاً مادام‌العمر نیست، مادام‌النیاز است تا بالغ بشود رشید بشود. در مورد امور اعتباریه نه دائم است، ولی ملاک و مناط چی هست؟ اصل نیاز است، این نیاز در یک‌جا موقت است در یک‌جا دائمی است و این فارغ نمی‌تواند باشد. اگر نیاز موقت مبرر این است که ما ولی قرار بدهیم خب دائم هم همین‌جور اگر نگوئیم اولویت دارد، این‌جا که موقت دارد می‌گویند ولی می‌توانی قرار بدهی خب آن‌جا که دائم است ولی نمی‌توانی قرار بدهی؟ خب آن‌جا هم ولی می‌توانی قرار بدهید. می‌فرمایند «فإذا كان هذا هو المقصود» اگر این احتمال سوم مقصود آقای کیره باشد «يمكن الإجابة عنه بالشكل التالي: أولاً: إنَّ القول بأنَّ الطفل قادر على فسخ العقد الذي أبرمه الولي» این «ليس أمراً مسلماً به» این‌که طفل قادر است بر فسخ نمودن عقدی که مبرم و مستحکم ساخته است او را ولی این یک امر مسلم بهی که مورد؟؟؟ همگان

باشد نیست. «حتی فیما یخص الزواج» این امر مسلمی نیست حتی در مورد قوانینی که اختصاص به زواج دارد «و قد نسب صاحب الجواهر قدس سره ذلك إلى جماعة» این که حق فسخ دارد این را به جماعتی صاحب جواهر نسبت داده «و استشکل فیه» ولی خودش اشکال کرده که فرموده نه حق فسخ ندارد. «و علیه فلا یكون زوال الحجر و عدمه فارقاً فی شرعیة الولاية.» بنابراین زوال حجر و عدم زوال حجر، زوال حجر مثل طفل که بعد از مدتی خب بالغ می‌شود رشید می‌شود، عدم زوال حجر مثل به خدمت شما عرض شود شخص اعتباری. این فارق در شرعیت ولایت نیست. «ثانیاً: أما ما یتعلق بالمحجورین فقد یكون الحجر دائماً» اما جواب دوم این است که بابا همان محجورهایی که شما می‌گویید بعضی وقت‌ها دائمی است یک کسی سفیه است، مجنون است، معمولاً محجورها، سفها و مجنون‌ها، معمولاً این‌ها دائمی است قلّ یک سفیهی که مثلاً حالا از سفاهت بیاید بیرون و بشود عاقل حسابی. مجنون‌ها هم معمولاً همین جور است، البته مجنون ادواری داریم ولی معمولاً مجنون‌ها هم دائمی هستند. «أما ما یتعلق بالمحجورین فقد یكون الحجر دائماً مثل موارد السفه و الجنون التي غالباً ما تكون مستمرة» و در آن موارد خب شما می‌بینید که عقلای عالم شرع با این‌که جنون معمولاً دائمی است، سفه دائمی است ولی را تشریح فرموده جعل فرموده، بنابراین در همان مثال‌های متعارف هم ما دائمی داریم. «و مثل الدول التي یكون الحکام هم أولیاء أمرها» مثل دولت‌هایی که زمامداران و حکامش اولیاء امور مردم هستند، خب معمولاً دائمی است دیگر حالا تا حضرت سلام الله علیه ظهور بفرمایند و ان شاء الله حکومت واحدهی جهانی را برقرار بفرمایند و حکومت الهی اسلامی در همه جا باشد، ولی معمولاً در عالم حکومت‌ها حکومت‌های جائزین است و خب استمرار هم دارد، ولی مردم آن‌ها را چی می‌دانند؟ مالک می‌دانند، ذات تصرف می‌دانند می‌گویند ولی است تصرف می‌دانند مثلاً. مواردی هم شارع قبول دارد. در خود شرع حکام جائز شارح بخشی از تصرفات آن را تنفیذ فرموده یا قبول فرموده. البته نباید خلط بشود این‌جا، شارع ممکن است تنفیذ فرموده باشد تصرفاتش را نه به آن‌ها ولایت داده باشد. یعنی

آن‌ها معاملات‌شان فضولی است اما شارع که ولی واقعی هست تنفیذ در یک جاهایی بخاطر مصالح مردم که مشکل برای آن‌ها پیش نیاید تنفیذ فرموده.

س: ...

ج: حالا بله شخص اعتباری را هم می‌گوید دیگر.

«و مثل الدول التي يكون الحکام هم أولیاء أمرها و شؤون الأوقاف التي يحتاج إلى المتولی بشكل دائم» و هم چنین شئون و اموراتی که مربوط به اوقاف می‌شود که نیاز به متولی به شکل همیشگی دارد، همیشه مسجد متولی می‌خواهد، همیشه حسینیه متولی می‌خواهد، اعتبار مقدسه و این‌ها همین‌جور است و باز مواردی که در ملل و نحل دیگر وجود دارد در عالم. از سابق آتشکده‌ها مثلاً، کلیساها تو صومعه‌ها همه‌ی این‌ها که ساخته می‌شده متولی می‌خواهد و الا خراب می‌شود چی می‌شود، یک کسی بیاید در را ببندد، در را باز کند چه کند و الا جای حیوانات می‌شود فلان می‌شود، اموالش به تاراج می‌رود دزدیده می‌شود، همه‌ی این‌ها احتیاج داشته، با این‌که این‌ها چی هست؟ خب می‌گفتند همه متولی این‌جا کی هست؟ ولی این‌جا کی هست؟ پس این‌جوری نیست که شما می‌فرمایید که نه ولایت مال آن‌جایی است که دائمی نباشد. خب خیلی‌ها همین‌جا هم شخص‌های اعتباری هم غیر اعتباری، غیر اعتباری‌ها مثل مجنون و سفیه و این‌ها معمولاً دائمی هستند، در اعتباری‌هایی هم سراغ داریم مثل چی؟ مثل دول، مثل همین اوقاف، شئون اوقاف که این‌ها معمولاً دائمی هستند دیگر این‌ها، در عین حال عقلای عالم ولی برای این‌ها قبول دارند. «إلّا أن یقال» این جواب ثانی. مگر این‌که به این جواب ثانی این‌جور اشکال بشود که «إنّ الجنون و السفه هما من الموارد النادرة و غالباً ما یكون الحجر مؤقتاً بالنسبة للأشخاص» مگر کسی بیاید بگوید که نه حالا شما جنون و سفه این‌جور نیست، این‌که جنون همیشگی، سفه همیشگی این از موارد نادر است ولی معمولاً این‌جور نیست، ولی انصاف این است که ما توی عمرمان یادمان نمی‌آید مجنونش را دیده باشیم و دیگر بعدش درست شده باشد. معمولاً

مجنون‌هایی که ما سراغ داریم. یادم آمد عیب ندارد برای عید بوده یا حالا، پدر ما می‌فرمودند جهرم یک دیوانه‌ای بود خیلی وقت‌ها گاهی توی مسیر به من برمی‌خورد و مثلاً تقاضای کمک می‌کرد، گاهی ما چیزی همراهان نبود که مثلاً حالا همان وقت کمکش کنیم. یک روزی توی یک کوچه‌ای به من برخورد یک بقالی یک عطاری باز بود، آن‌جا گفت که کمک کن اگر نداری الان این باز است قرض کن از این، گفت این عطاری الان باز است قرض کن به من بده بعد برو قرضش را اداء کن. معمولاً این‌ها این‌جوری هستند. «هما من الموارد النادرة و غالباً ما یکون الحجر» موقت بالنسبه‌ی به اشخاص است «أما الدول و الأوقاف فتعدّ من الأشخاص الاعتباریین أو ما یشبههم» این شمرده می‌شود از اشخاص اعتباری یا چیزی که شبیه اشخاص اعتباری است، از این جهت می‌گویند شبیه اشخاص اعتباری است که دول آدم‌ها هستند، بالاخره آدم‌ها هستند که دولت را تشکیل می‌دهند، دولت‌ها را تشکیل می‌دهند، اما در عین حال شباهت دارد به، از یک طرف شباهت دارند به انسان‌ها چون بالاخره این امر اعتباری قائم به انسان‌ها است در آن‌جا «و هی داخله فی محلّ البحث و النزاع» این دو مورد را به رخ ما نکشید مورد اوقات و مورد دول را، این‌ها که اصلاً خودشان شخص اعتباری هستند و داخل در محل نزاع هستند، یعنی آقای حسن کیره همین‌ها را هم اشکال می‌کند می‌گوید این‌ها چون موقت نیستند ولایت این‌جا معنا ندارد. «و هی داخله فی محلّ البحث و النزاع و الولاية فیها» در مورد دول و اوقاف این «لیست مُسلّمة، لذلك» بخاطر این مطلب که در عبارت الا ان یقال گفتیم «فإنّ الجواب الثانی لیس تاماً.» این جواب دوم جواب تامی نیست اگر تمام باشد همان جواب اول است. البته در جواب اول خیلی جواب مسأله داده نشد، چون آن‌جا گفتند که «قول بأنّ الطفل قادر علی فسخ العقد» این همگان قائل نیستند این بخش کلام اشکال پیدا می‌کند اما این مسأله که ایشان فرمودند که موقت است و در جایی که موقت نیست معلوم نیست این جواب اصلی‌اش که حالا در کتاب نیامده همانی است که عرض کردم، جواب اصلی‌اش این است که گفتیم آن چیزی که مبرر عقلانی هست نیازمندی است و این

نیازمندی فرقی نمی‌کند که نیازمندی موقت باشد یا دائمی باشد در این جهت تفاوتی نمی‌کند در عقلاء، علاوه بر این که این که ما بیاییم انکار کنیم در مثل اوقاف و امثال ذلک و بگوییم نه آن جا هم قبول نداریم که ولایت است این خلاف وجدان است، اصلاً کلمه‌ی همین متولی و ولایت و تولیت و همین‌ها دارد در مورد آن‌ها استعمال می‌شود دیگر، چطور می‌گویید که عقلائی نبوده، چطور می‌گویید اشکال بکنید؟ فعلاً در فرهنگ ما که این شرط تا آن جایی که ما سراغ داریم همین واژه‌های تولیت و ولایت و متولی و این‌ها دارد استعمال می‌شود و ولایت در این جاها برای امور اعتباریه‌ی این چنینی مثل اوقاف و این‌ها مفروض است و نمی‌شود انکار کرد. خب این اشکال اول. حالا برگردیم به عبارت ایشان ببینیم کدام از آن استفاده می‌شود؟ گفتیم سه احتمال در عبارت ایشان وجود دارد.

احتمال اول چی بود؟ احتمال اول این بود که صلاحیت در مورد شخص اعتباری استحاله دارد. ولی در مورد محجورین مثل سفهاء و طفل و فلان و این‌ها این جور نیست که اقتضاء ذاتی نداشته باشد. در مورد شخص اعتباری اصلاً صلاحیت ذاتیه وجود ندارد. ولی در مورد آن‌ها صلاحیت ذاتیه وجود دارد. یک مانعی در جلوی آن است. این یک فرق بود، یک مطلب بود.

مطلب دوم این بود که؛ احتمال دوم این بود که ایشان فرموده بود در مورد ولایات منشأ ولایت حمایت است نه اداره شؤون. بله، اداره شؤون در طول حمایت است. یعنی منشأ اولی برای این که عقلای عالم، شارع آمده ولیّ قرار داده برای طفل، برای مجنون، برای سفیه، حمایت از این‌ها هست. دلسوزی برای این‌ها هست. این منشأ اولی است. این دلسوزی باعث شده که چه کار کند؟ برای اداره شؤون‌شان متولیّی قرار بدهد. و چون منشأ حمایت است قهراً تصرفات ولیّ مشروط می‌شود به این که غبطه مولى علیه در نظر گرفته بشود. مصلحتش در نظر گرفته بشود. لا اقل اگر نگوئیم مصلحتش باید در نظر گرفته بشود لا اقل این است که به ضررش نباشد. ولو مساوی باشد. انجام و انجام ندادنش علی‌السویه باشد باز اشکال ندارد. ولی به ضررش

نباشد. چرا؟ برای این‌که خاستگاه اولی این اعتبار ولایت؛ آن حمایت است. اما به‌خلاف شخص اعتباری. شخص اعتباری دلسوزی معنا ندارد. برای بانک دلسوزی می‌کنند. برای صندوق دلسوزی می‌کنند. نه، آن اداره آموزش هست. اداره امور مثل این‌که انسان اداره امور خودش را بکند. اداره امور مشروط به این نیست که باید، نفوذش مشروط به این نیست که باید غبطه در آن ملاحظه بشود. بلکه حتی اگر به ضرر هم باشد. گفتیم که در شخص‌های اعتباری اگر مدیرعامل یک بانکی مثلاً نباید قرض می‌داد به فلان قشر، حالا داده. یا به کشورهای خارجی نباشد قرض ... داده. نمی‌آیند بگویند این قرض تو باطل است. آن‌ها وفاداری می‌کنند. چون مصلحت شخص اعتباری به این است که اعتماد عمومی را از بین نبرد. ولی این را ممکن است مؤاخذه‌اش بکنند که چرا چنین کاری کردی؟ ولی این در مورد ولی نسبت به محجورین و اطفال و این‌ها این‌جوری نیست. همین نشانه این است که پس این‌جا ولایت نیست. این هم ممکن است مقصود ایشان باشد. سوم هم که امروز گفتیم. حالا برگردیم به عبارت بینیم آیا یکی از این سه تا از عبارت ایشان در می‌آید؟ یا هر سه‌تای آن در می‌آید؟ یا بعضی‌اش؟ عین عبارت اصول قانون است.

«إنَّ ما يفرض على الأشخاص الطبيعيين من تخلف أهلية الأداء أو نقصانها ومن تولية غيرهم شؤونهم والنشاط باسهم إنما هي تملية فكرة حمايتهم»، فرموده آن چیزی که فرض می‌شود در مورد اشخاص طبیعیین؛ از تخلف اهلیت اداء امورات خودشان که تخلف اهلیت در کجا است؟ در آن‌جایی است که طفل غیرممیز صغیری است. یا مجنونی است که اصلاً این امور سرش نمی‌شود. «أو نقصانها» یا نقصان اهلیت مثل سفهاء که چرا، ولی نقصان دارد. معاملات مهمه یا چیزهای خودشان را نمی‌توانند تشخیص بدهند. آنچه که در مورد این‌ها از تولیت غیر آن‌ها شؤون آن‌ها را و نشاط و فعالیت به‌نام آن‌ها را ایجاب می‌کند «إنما هي تملية» یعنی دیکته می‌کند فکر حمایت آن‌ها را. این فکر حمایت در بشر، این دیکته کرده بر بشر که تو باید برای این یک ولی‌ای قرار بدهی از راه دلسوزی. که او بیاید بین کارها را انجام بدهد برای‌شان. «بینما» در حالی که

«وجود أجهزة أو هيئات من الأفراد تعمل باسم الشخص الاعتباری ولحسابه إنما يفرض بقوة الاشياء نتيجة ما يلزم الشخص الاعتباری من استحالة طبیعیة لمباشرة النشاط بنفسه». در حالی که وجود ابزار و آلات یا هیئاتی از انسان‌ها یا افراد که عمل می‌کنند به نام شخص اعتباری و به حساب شخص اعتباری «انما يفرض» وجود آن‌ها یا آن‌ها به واسطه قوتی که آن‌ها دارند، آن‌ها و آن‌ها در نتیجه چیزی که ملازم است با شخص اعتباری از استحاله‌ی طبیعیه مباشرت فعالیت‌هایش بنفسه. پس منشأ، در شخص اعتباری منشأ چی نشد؟ منشأ حمایت نشد. منشأ این شد که استحاله طبیعیه دارد که شخص اعتباری خودش کارهایش را انجام بدهد. این باعث می‌شود که بیایند بگویند خب خودش که نمی‌تواند انجام بدهد. دلسوزی و حمایت هم که این‌جا معنا ندارد. فلسفه‌اش این است که می‌آیند قرار می‌دهند. خب الان تا این‌جا که خواندیم کدام چیز را دارد؟ از آن احتمالات ثلاثه که گفتیم؟ خب این‌جا آن‌ها فرمود حمایت است به آن اشکال دومی می‌خورد.

این‌که الان آمد گفت که این‌ها براساس چیه؟ در شخص اعتباری براساس حمایت نیست. براساس این است که خودش استحاله طبیعی و ذاتی دارد. نمی‌تواند کارهایش را انجام بدهد. خب از یک‌طرفی آمدند این را که اعتبار کردند. می‌گویند بانک مثلاً لازم است. صندوق حمایت از نمی‌دانم بیماران صعب‌العلاج لازم است؛ صندوق فرهنگیان لازم است. صندوق نمی‌دانم کذا لازم است. حالا آمدند صندوق قرار دادند. خب قرار دادید. حالا صندوق چه کار کند؟ می‌تواند قرض بدهد؟ می‌تواند قرض بگیرد؟ می‌تواند فعالیت اقتصادی کند؟ سرمایه را ببرد بالا؟ مثلاً پشتوانه‌های زمینه‌های قرض دادن را افزایش بدهد. خب نمی‌تواند که. یا نه، برود لابی کند با مجلس، با دولت، با این‌ور، با آن‌ور سرمایه‌ها بکشد، کسب بکند. خب نمی‌تواند خودش که این‌کارها را انجام بدهد. خب خود حکم عقلانی می‌آید می‌گوید چی؟ نه این‌که دلسوزی می‌خواهیم بکنیم برای صندوق. نه، خب این‌کارهایی که به‌خاطر آن اهداف آمدیم صندوق را اعتبار کردیم. یک شخص



اعتباری را خلق کردیم. این کارها انجام نمی‌شود جز به این‌که یک سرپرستی برایش قرار بدهیم، یک‌کسی برایش قرار بدهیم. این، این قسمت به کجا می‌خورد؟ به آن امر اول، آن احتمال می‌خورد. عبارت را یک‌جوری نوشته که این‌ها را جدا جدا نکرده، یک‌جوری نوشته؛ یک‌جایش به آن‌جا می‌خورد. یک‌جای دیگرش با این‌جا می‌خورد. بعد «ویستتبع هذا الاختلاف الطبيعي أن يكون نشاط الشخص الاعتباري بواسطة غيره هو القاعدة الطبيعية الدائمة طول حياته بينما لا يعتبر نشاط عدم الأهلية أو ناقصها من الأفراد بواسطة غيره إلا مجرد استثناء بحت وموقوت». حالا این ذیل با کجا می‌خورد؟ با آن سومی می‌خورد. که در سومی می‌گفتم چی؟ می‌گفتم آقا، در محجورین موقت است، موقوت است. در این‌جا که موقت و موقوت نیست. این همیشگی و دائمی است. این ذیل با آن احتمال سوم می‌خورد.

«ویستتبع هذا الاختلاف» این اختلاف چون کدام اختلاف؟ این‌که در مورد شخص اعتباری استحاله طبیعیه دارد که مباشرت بکند. استحاله طبیعیه یک چیزی نیست که موقت باشد که. استحاله ذاتی که موقت نیست. ذاتی شیء را که نمی‌شود از او گرفت که. استحاله ذاتی عقلاً دوام دارد. پس بنابراین چون این استحاله ذاتی دارد، دوام دارد پس موقت نیست. اما به‌خلاف مجنون و سفیه و طفل و فلان و این‌که که این‌ها هم نه، ذاتی که نیست. یک مانعی عارض شده. خب ممکن است برداشته بشود. این با احتمال سوم سازگاری دارد. «ویستتبع» دنبال خود دارد این اختلافی که آن ذاتی است، آن ذاتی نیست، این اختلاف طبیعی «أن يكون نشاط» فعالیت شخص الاعتباری بواسطة غیرش. و این یک قاعده طبیعی همیشگی است در طول عمر آن شخص اعتباری. «بينما لا يعتبر نشاط عديم الأهلية أو ناقصها من الأفراد بواسطة غيره». اعتبار نمی‌شود و به حساب نمی‌آید نشاط و فعالیت عديم اهلیت یا، عديم الاهلیت مثل مجنون و طفل صغیر یا ناقص در مورد سفهاء. از افراد به‌واسطه غیر که آن‌جا می‌گویند به‌واسطه غیر باید انجام بشود آن امورات آن‌ها مگر صرف یک استثناء بحت و یک استثناء موقوت برای یک اندک‌زمانی. حالا برای یک‌مدت زمانی این‌جا این‌جور

است. فلسفه این‌که می‌آیند می‌گویند غیرش باید انجام بدهد، یک امر موقوت و استثنائی است به‌خلاف شخص اعتباری که یک امر موقوت و موقت نیست. این قسمت کلام هم با احتمال سوم می‌خواند. بنابراین بالاخره کلامی که ایشان فرموده است یک کلامی است که یک‌مقداری تشویش دارد و هر قسمتی از آن با یک اشکالی سازگاری دارد. خب حالا احتمالاتی که بیان شد و پاسخ اشکالات ایشان هم داده شد.

«الإشکال الثانی: سعة صلاحيات ممثل الشخص الاعتباری: تتجاوز صلاحيات الأشخاص الطبيعيين فی تمثيلهم للشخص الاعتباری إطار النيابة القانونية، والظاهر أن المقصود هو أن صلاحيات الولی محدودة بمراعاة المصلحة، أو فی الأقل عدم إحداث المفسدة، وذلك خلافاً لصلاحيات» اشکال خلاصه‌اش این است. اشکال دوم که یک‌مقداری هم با آن‌چه که قبلاً گفته شد در احتمالات کلام کتاب اصول القانون شبیه هم است. و آن این است که، خلاصه‌اش این است که ممثل‌ها، مدیرعامل‌ها، ممثل‌ها، این‌ها اختیارات‌شان گسترده است. و مشروط به غبطه نیست. یا فوقش این است که مشروط به این است که به ضرر نباشد. و حال این‌که در ولی مشروط است. پس این نشان‌دهنده این است که رابطه ممثل‌ها با اشخاص اعتباری رابطه ولایت نیست. چون در رابطه ولایت این شرط وجود دارد که باید به غبطه باشد یا لااقل به ضرر نباشد. و در این‌ها این‌جوری نیست.

جواب: حالا بخوانیم.

«الإشکال الثانی: سعة صلاحيات ممثل الشخص الاعتباری». گستردگی صلاحیت‌های ممثل و نماینده و مدیرعامل و فلان شخص اعتباری. «تتجاوز صلاحيات الأشخاص الطبيعيين» در نمایندگی‌شان برای شخص اعتباری «تتجاوز إطار النيابة القانونية»، تجاوز می‌کند از گردونه نیابت قانونی. نیابت قانونی چی بود؟ ولایت بود دیگه. قیومیت بود. این قیومیت و ولایت در یک دایره خاصی است که به غبطه باشد، به ضرر نباشد. یا لااقل به ضرر نباشد اگر غبطه هم نیست. توی این دایره هست و حال این‌که در ممثل این‌چنین نیست.

«والظاهر أن المقصود» ظاهر این است که مقصود تا یک، این عبارت آقایان حقوقدان‌ها، بعض حقوقدان‌ها و همان اصول قانون است. کتاب می‌فرماید ظاهر این است که مقصود این اشکال این است که «أن المقصود هو أن صلاحيات الولی محدودة بمراعاة المصلحة»، کسی که ولی می‌شود این صلاحيات او محدود است به مراعات مصلحت. «أو فی الأقل عدم إحداث المفسدة»، یا در اقل، اقل، شرطی که وجود دارد این است که احداث مفسده نکند برای مولی‌علیه. «وذلك خلافاً لصلاحيات ممثل الشخص الاعتباری». او مشروط به این جهت نیست. صلاحياتش گسترده است. «إذن، فهذا المنصب» که منصب مثل باشد «ليس من جنس النيابة القانونية». اگر از آن جنس بود باید همان شرط را داشت. و حال این‌که ندارد. و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

س: خسته نباشید.

ج: سلامت باشید آقا.

س: کسی که شب شنبه فرمودید؟؟ رؤیت می‌کنی،

ج: پنج‌شنبه.

پایان.